

ذکر مأموریت خسرو خان گرجی به جانب کردستان و تبریز و عزل رضاقلی خان والی و آمدن نواب امیرزاده بهمن میرزا معجلاً و مشوشاً به طهران و سایر واقعات آن اوان

در اوقاتی که باغ نگارستان واقعه در خارج طهران از توقف و نزول حضرت شاهنشاه جم‌جاه قطب السلاطین محمد شاه بر باغ ارم طعنه ور و بر کاخ فلک بذله‌گر بود، معروض افتاد که: رضاقلی خان والی کردستان و سنندج را هوایی در سر افتاده و در خدمات دیوانی به تهاون و تسامح مصمم است، و خود را به نواب امیرزاده بهمن میرزا بسته است. جناب حاجی پس از مراجعت از حضور سعادت ظهور دارای ملک آرای قاجار، خسرو خان گرجی را که به عقل و تدبیر و قوت و شمشیر معروف بود، در سایه درختی به تنهائی طلب کرده بر سبیل خفیه مأمور تبریز و سنندج نمود.

و وی به زودی با جماعتی مستعد روانه زنجان گشت، و حاضران آن مکان از حقیقت مأموریت وی اطلاع نیافتند، و چنانکه رسم است هر یک تصویری و تخیلی اندیشیدند، اما خیرخواهان نواب بهمن میرزا چنان نفرس کردند که خان مذکور به تبریز مأمور و چپاری سریع‌السير به آذربایجان فرستادند و از این امر مخفی نواب بهمن میرزا را اطلاع دادند. وی یقین کرد که خسرو خان به عزل و اخذ او مأمور است و عمأقرب خواهد رسید. عیال و اولاد و اموال خود را در تبریز گذاشته در کمال استعجال و اضطراب با تنی چند از خواص بر نشسته از راه و بی‌راه روی به ری نهاد، وقتی در رسید که موکب ظفر کوکب شهر یاری به قصد نخجیر و سواری در

قریه کن شش فرسنگی طهران نزول داشت و به شکار کبک و آهو مشتغل بود. امیرزاده بهمن میرزا شنید که جناب حاجی در عمارت و باغ موسوم به عباس آباد که از مستحدثات و عمارات اوست سکونت دارد، قصد دیدن حاجی و معذرت حالات ماضی کرد، ولی حاجی از آمدن وی اطلاع یافته به قراولان خاصه خود امر نمود که سراپای معابر و مسالک عباس آباد را بر بسته در هر رهگذر نشسته، امیرزاده را به نزد وی راه نداده ممنوع دارند. نواب معظم‌الیه پس از اصرار تمام و مبالغه کامل از دیدار حاجی نومید و مأیوس گردیده، و ناچار راه شکارگاه مذکور پیمودن گرفت.

در روزی که شاهنشاه ایران با شاهزادگان و امیران به شکار آهو برنشسته در صحرا گردش می فرمود به هنگام مراجعت به سوی کن از راه کرج سواری دو سه نمودار شدند، نواب امیرزاده بهمن میرزا با یک سوار [۸۳] از جانب دست چپ کالسکه خاصه خسروی به فاصله یکصد (۱۰۰) قدم آشکارا گشته شرایط تعظیم و آداب تکریم به جای آورد.

و نگارنده این نامه نیز با نواب عباس میرزا در کالسکه دیگر در قفای پادشاه همی آمدیم. شاهزاده عباس میرزا را نظر بر او افتاده، چون لباس غریب در برداشت او را نشناخته از بنده پرسش کرد که این دو سوار که از آن طرف آشکار شده‌اند کیستند؟ من پاسخ عرض کردم که از جبهه و کلاه چنان معلوم می شود که از تجار آذربایجان خواهند بود.

مقارن این حال به اشارت پادشاه بی همال مقرب الخاقان معیرالممالک که در پهلوی کالسکه شهریاری سواره همی رفت بدان دو سوار نزدیک شده، امیرزاده را بشناخته باز گشته معروض داشت. و حضرت شاهنشاه او را پیش خوانده پرسش مختصر فرمود، و به سواری رخصت داد. امیرزاده به نزدیک کالسکه آمده نواب شاهزاده عباس میرزا را گمان نواب مستطاب امجد اعظم شاهزاده معظم مفخم ولیعهد دولت ابد مهد نموده سر فرود آورد، معلوم شد که خطا کرده به جانب حضرت ولیعهد رفته التفاتی ندید، بلکه به محض حضور او حضرت ولیعهد رخس صرصر شتاب را جهانیده در پهلوی کالسکه پادشاهی راه همی سپرد.

امیرزاده با سایر شاهزادگان و امیرزادگان چندانکه اظهار خصوصیت خواست از

بیم شهریار تاجدار و ولیعهد کامکار کس با وی مکالمه ننموده، همه از وی برمیدند تا خسرو قاجار به عمارت مخصوصه رسیده پیاده شده به استراحت پرداخت. چندانکه امیرزاده بهمن میرزا از بیوتات رعایای کن منزلی خواست هیچ کس راضی نگشت، آخر الامر به خانه‌ای از خانه‌های رعایا که بسیار محقر و مختصر بود فرود آمد، و بیم آن بود که از کثرت غلبه واهمه هلاک شود.

چون فطرت پادشاه وسیع الصدر عظیم الخلق مخمّر به مهربانی و عفو بود و از غلبه جبن برادر اطلاع داشت و دانست که اگر در این شب ورود با او اظهار مرحمتی نشود یحتمل که قصد خود کند یا از واهمه هلاک گردد، لهذا این غلام را مأمور فرمود که به خدمت امیرزاده رفته از جانب شاهنشاه او را اطمینانی دهد، اگر چه در بدو امر این غلام راضی بدین خدمت نبود، ولی از اطاعت حکم شاهنشاه چاره‌ای نداشت. کس فرستاده منزل او را تحقیق کردم و بدانجا رفتم، در در اوطاقی محقر یک زوج رختدان مشهور به یخدان چرمی نهاده بود و رختخوابی فکنده و وی در آن افتاده.

چون به درون شدم امیرزاده برخواست و بنشست و گریستن آغاز کرد و مرا به جلوس رخصت داد، و شرحی از خدمات سابقه خود تقریر کرد و پس از آن همه تفصیل وصیت نمود که از حضرت پادشاه گیتی پناه خایم و گمانی قریب به یقین دارم که امشب مرا به حکم سلطان کور کنند. و چون عیال و اولاد بی شمار دارم معروض دار که اولاد مرا پس از من تربیت فرمایند. فرمایشات حضرت شاهشاه را که مشعر التفات و مرحمت بود چندانکه تقریر می‌کردم باور نمی‌نمود، آخر الامر عرض کردم علامت صدق قول بنده آن است که امشب حضرت شاهنشاه شما را در وقت تناول طعام به حضور دعوت خواهند فرمود. و مراجعت کرده تفصیل عرایض را معروض داشتم.

و شب او را به خوان خاص احضار فرمودند و مهربانی نمودند تا اطمینان کمی حاصل کرد و لختی از تشویش او بکاست و در رکاب مبارک به شهر آمده متوقف شد، و قرار محاسبه معامله آذربایجان داده شد، و روزی چند بدان معامله و محاسبه مشغول بود. و چون مبلغی خطیر مفقود بود و او را دولتی و ثروتی وافق حاصل گشته، توهم کرد که مبادا به عوض بقایای دیوانی در اموال او تصرفی رود، پناه به

سفارت‌خانه خاص دولت بهیه روسیه برد. نظر به سابقه مراودات در مقام توسط و تشفع او برآمدند، و حضرت اقدس که زر و مال خزاین گیتی در نظر همتش از رمال کمتر بود به نظر عفو و اغماض در جرایم رفته او نگریست و از او در گذشت و به تشفع روسیه به خاک روس رفته ساکن شد، و الان کماکان.

و خسرو خان گرجی حسب الامر به کردستان رفته، رضاقلی خان والی والانزاد را به دست آورده روانه به حضور اعلی کرد، و خود در آن ولایت والی گردید.

وفات ملا عبدالوهاب مجتهد قزوینی

و در این ایام جناب حاجی ملا عبدالوهاب مجتهد قزوینی که در نجف اشرف معتکف بود، پس از هشتاد و سه (۸۳) سال عمر در محرم الحرام جهان را به درود کرد، و علما را محزون ساخت.

اتفویض نمودن حاجی میرزا آقاسی

املاک خود را به مصالحه شرعیه با محمد شاه

هم از وقایع این ایام آنکه چون جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی مطاع دولت سلطانی در امور زراعت و فلاح که از لوازم وزارت است سعی و جاهد بود، در مدت چهارده (۱۴) سال استقلال خود ضیاع و عقاری عظیم حاصل نمود و از املاک و قراء و بلوک که عدد آنها به هزار و چهار صد و سی و هشت (۱۴۳۸) رسید و معادل مبلغ هزار هزار (۱۰۰۰۰۰۰) تومان قیمت و بهای آنها را مقوم در حساب آوردی.

در این وقت در کمال رضا و صحت مزاج و نهایت اختیار و عدم اضطرار قبالجات همه را جمع کرده به طریقه شرع مبارکه به حضرت شاهنشاه جم‌جاه محمد شاه هبه شرعی نمود، و مجموع قبالجات را به کارگزاران دربار شهریار سپرد و معروض داشت که: تا به حال زیاده از حد توپ ریخته شده و معادل یکهزار (۱۰۰۰) عراده، اینک سوار است و تخمیناً برآورد قیمت توپخانه و قورخانه هشت

هزار (۸۰۰۰) کرور است.

حسن خلوص او در خدمت شهريار ايران جلوه قبول کرده به الطاف خاص اختصاص و به روانه کردن سرکار نواب مستطاب شاهزاده اعظم حضرت وليعهد مکرّم به آذربايجان و انتظام آن حدود نيز یک دل و یک جهت گردید، وليکن صورت اين امر هنوز بروز نکرده در پرده خفا مخفی بود، هر کس ظنی می برد و هوسی می پخت.

چون بر اين غلام محقق گشت و يقين حاصل شد به محمدتقی بيک پيشخدمت [۸۴] خاصه حضرت وليعهد اظهار نمودم و او نيز قبل از اظهار و بروز در حضرت همایون معروض داشت.

در بيان سفر خيريت اثر

حضرت شاهزاده معظم و نایب السلطنه و وليعهد اعظم
 ناصرالدین و الدوله ابوالنصر ناصرالدین ميرزای قاجار قویونلو
 خلدالله سلطانهما و شید بالنصر مکانهما
 به ممالک آذربايجان و انتظام امور عساکر و رعایا و
 حفظ سرحدات روم و روس

چون از بدو دولت ابد مدّت سلاطین قاجاریه خاصه خاقان صاحبقران مغفور مقرر بود که نایب سلطنت عظمی و وليعهد دولت کبری در ملک آذربايجان و شهر تبریز حکمران باشد، چنانکه نایب السلطنه مغفور سالها در آن مملکت مشهور به حکمرانی پرداخت، و نواب مستطاب شاهزاده وليعهد نيز در اوایل دولت ابد مهد در آن شهر ارم بهر متوقف بود، چون به واسطه کمال میل شاهنشاه ذیجاه به فرزند ارجمند معظم او را به طهران بخواند و در نزد خود پرورش همی کرد، لهذا نواب امیرزاده قهرمان میرزا و بهمن میرزا به واسطه صغر سن حضرت شاهزاده وليعهد به رسم نیابت در آذربايجان حکومت می راندند، اکنون گاه آن آمد که حق بر مرکز خویش قرار گیرد و مانند پدر معظم به ولایت عهد به آذربايجان رفته و به سلطنت و پادشاهی به دارالخلافه مراجعت فرمایند.

لهذا آن حضرت را با جماعتی از نجبای خاندان و عمله جاتی شایان و امیرزادگان عظام، خالوهای کرام نصرالله خان مهرداد و امیراصلان خان اشیک آقاسی و اسدالله خان امیر آخور، به وزارت و پیشکاری مقرب الخاقان میرزا فضل الله نصیرالملک علی آبادی مستوفی خاصه دیوان شاهنشاهی مأمور فرمودند، و عباسقلی خان بن ابوالفتح خان جوانشیر شوشی قراباغی و میرزا موسی تفرشی مستوفی و حاجی ملا محمود معلم تبریزی و حاجی بیژن خان الله غلام گرجی خاصه نایب السلطنه مغفور و فرزندش حسن خان صندوقدار خاصه و عبدالعلی خان فرزند حاجی علی خان مراغه‌ای ناظر خاصه شاهنشاه جم‌جاه و محمد کاظم خان ولد اسمعیل خان قراچه داغی فراشباشی و پاشاخان برادرزاده مقرب الحضرت عزیز خان سرهنگ و محمدتقی بیگ پیشخدمت طهرانی و گروهی دیگر از انجابه و اطیاب و بزرگ‌زادگان ایران از هر صنف از اصناف پروردگان دولت ابد مدت مأمور به التزام رکاب مبارکش شدند، و در هفدهم شهر صفرالمظفر [۱۲۶۳ ق] روی به این سفر مبارک آوردند.

و نواب امیرزاده محمد محسن میرزا که به کمالات صوری و معنوی مزینش بر اکفا و اقران آشکارا و فرزند اعز انجبه شاهزاده مغفور عبدالله میرزای متخلص به «دار» است به رسم منادمت و مصاحبت در رکاب مسعود حسب الامر اعلی برفت. و وزیر آذربایجان نصیرالملک علی آبادی مازندرانی چندی توقف کرده، بعد از قطع و فصل عمل ولایت و حساب دفتر از قفای موکب فیروزی کوکب حضرت ولیعهد نصرت‌وار همی رفتن گرفت و در ماه جمادی‌الثانی به تبریز و حضور حضرت ولیعهد سعادت قربت یافت، اما موکب همایون به واسطه تعجیل در ورود در عرض راه آسودگی نپذیرفت و به علت سرما و برف و باران ملتزمین رکاب مستطاب زحمتی وافر و مشقتی متکثیر را متحمل شدند:

خمر است و خمار و گلبن و خار

ولی از حصول سعادت ملازمت در ازای هر زحمتی و در برابر هر رنجی شگرف گنجی پاداش یافتند، و هر تن در آن مُلک محترم و محتشم و با حکومت و مناصب شایسته شدند.

در روز ورود موکب مسعود تمامی اعظام و امرا و اکابر و علما و صاحب منصبان

نظم و عموم خواص و عوام و شنلیک توپ و تفنگ و طبل و نای و شیپور و عیش و سرور به استقبال رکاب نصرت مآب سرافراز گشتند، و هر یک در خور مراتب خویش به التفات و تفقد و نوازش و تطفل مخصوص و محظوظ گردیدند، هر کس به شغل و منصب و کار و مکسب خود پرداختند، گفتمی جانی نو در تن رنجور تبریز ساری و یا آب حیات در کام خشک لبان بادیه ممت جاری گردید. رعایا و برابا در مهاده امن و امان آسوده و بر بستر راحت و استراحت غنوده گردیدند.

و در این مدت اتفاقی که مورد رنجش خاطری گردد اصلاً واقع نگشت الا اینکه به تفتن بعضی از ارباب غرض فی مابین تبریزیان و ارامنه ساکنه تبریز ساغر مخالفت و منازعت مالمال و لبریز آمد، و روزی چند دور و تسلسل یافت. و چون چاپاران دولت این معنی را به عرض امنای دولت ابد مدت رسانیدند، احمدخان نوائی مازندرانی به تبریز مأمور شد که تحقیق آن امر نموده مقصرین را به حضور اعلی آورده باشد. و او در وقتی رسید که به فرمان جریان حضرت ولیعهدی و حسن خلق جناب نصیرالملکی آن افساد اصلاح پذیر گردیده بود و گناهکاران مورد سخط و سیاست دیوانی گشته بودند، لهذا مراجعت گزیده صورت حال را معروض داشته، مزید اطمینان و رجای خاطر مبارک شاهنشاهی نسبت به فرزند معظم ولایت پناهی گردید و خاطر همایون از یاد آذریاجان آزاد داشت و بر نظم امورات دیگر همتی ملکانه می گماشت.

و در این ایام هوای طهران به گرمی مایل گردید و نزدیک به ایام حرکت بیلاقات شمیران شد، چون شاهنشاه جم جاه را همه ساله توقف در قریه نیاوران شمیران بود و هوایی خوش و آبی گوارا نداشت، مقرر فرمود که مهندسین اقلیدس اندیشه و معماران سنماریشه در اراضی و بقاع دامان البرز و سامان شمیران محلی مرتفع و مکانی منتخب معین نمایند و در آن بقعه قصبه ای خسروی و عمارتی قوی طرح ریزند.

حسب الامر اقدس روزی چند تفرس و تفحص گزیدند و در حوالی [۸۵] اسدآباد و باغ فردوس متعلق به مقرب الخاقان حسینعلی خان معیرالممالک که به تجریش قریب است زمینی قابل ابنیه و عمارات شاهانه معین کردند و بنیاد قصری عالی نهادند و عمارات متعالی شایسته نزول پادشاه و خدمه حرم محترمه و مقریان درگاه

ساختن گرفتند و در روز جمعه بیستم جمادی الثانی شروع در بنیاد آن قصبه و قصر کردند.

ذکر بنیاد و عمارات

قصر جدید سلطانی در حوالی تجریش و اتمام آن و
 نزول اعلیحضرت شاهنشاه فلک درگاه قطب السلاطین و غوث الخواقین
 محمد شاه غازی قاجار در آن قصور نامیمون و
 بیماری حضرت شهر یاری و غلبه امراض و انتقال به قرب حضرت باری و
 اشتغال امنای دولت به مصایب و سوگواری

در این ایام محنت فرجام که اعلیحضرت شاهنشاه ایران در باغ نگارستان خارج شهر بند طهران نزول اجلال داشت، چنانکه بدان اشارت رفت کارکنان قضا و قدر به سرانجام زمان مهلت و اتمام ایام دولت می کوشیدند، ولی معامله بارزکار و محاسبه فذلک شمار را از دیده خلاق به حکم حکمت خالق همی پوشیدند، چندین هزار عمه و مزدور شبانروز بپرداختن و ساختن قصر جدید سلطانی از یکدیگر قصب السبق می ربودند.

جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی و امنای دولت همه روزه در ایام هفته بر سر کار آن قلعه و قصر رفته لوازم تأکید و توطید در اتمام و انجام آن قصور بی قصور مشید مشید به ظهور می آوردند، انعام و خلع به معمار و تبع همی دادند. باری دو سه نیز شهریار والا جایگاه به تماشای آن قصر و کاخ گردون پایگاه رفته، مباشرین آن خدمت را بنواخته مورد احسان و الطاف و اشفاق و اعطاف فرمود، بیوتات و عمارات درونی و بیرونی و گرمابه ها و مساجد و مسالک و معابر در آن برپای داشتند.

و طول آن قلعه سیصد (۳۰۰) ذرع و عرض آن یکصد (۱۰۰) ذرع و فسحت و وسعت یافت و بر بروج و خندق و فصیل و در دروازه بزرگ طویل اشتمال داشت. و چندین هزار تومان به مصارف و مخارج و اجرت مزدوران و کارکنان آن حصار ناستوار پرداخته آمد.

و همچنان هنوز صورت اتمام نیافته، هوای معتدل نگارستان به حرارت افزود، و خسرو ایران بر حسب تقدیر رب قدیر قصد آن قصر جدید و بنیاد مشید فرمود، در نوزدهم شهر رجب المرجب خیمه بر فرار بام عمارت فوقانی سر در آن حصار افراختند، و حضرت شهریاری در آن چادر شاهانه نزول گزید، و امنای دولت به تهنیت ورود مسعود پیشکشها آوردند و پای اندازها گسترده، و اهالی حرم محترم هم در نیاوران و اسدآباد بماندند تا بعد از اتمام عمارات بیرونی و درونی به قصر جدید مذکور تحویل جویند.

و غالب مقربان حضرت در تجریش و دیگر قرای قریبه قصر جدید منزل گزیدند؛ و خاص جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی را در حوالی این قصر بنیاد سرائی مشید به سنگ و شید بر نهادند، و به زودی مسکون کردند، او نیز با اهالی خارج و داخل خود در آن عمارت مستحکم متوقف گردید.

و در این ایام غالباً شاهزاده عباس میرزا به حضور اعلیٰ همی آمدی و شب به اسدآباد شدی.
روزی که این غلام در حضور و به سلک مخاطبان حضرت اعلیٰ مسلوک بود، فرمایش رفت که:

زری مسکوک از بقاع عراق پیدا کرده اند که سکه سلاطین
هندوستان دارد، تنی چند از سلاطین غیر معروف را نام مذکور شد تا
سخن به ذکر حال محمد اورنگ زیب کشید.

معروض داشتم که: نود و اند سال عمر یافت و در مدت زیاده از قرنی سلطنت کرده. حضرت شهریار که دولت جهان را منعوت به زخارف می داشت و حیات مستعار را مانع عروج بر معارج حقایق و معارف می پنداشت بفرمود که:
عمر طویل را حاصلی جز مشقت قال و قیل نیست و ایام مباحثت
از مبدأ حقیقی هر چه کمتر خوشتر است و دلیل مساعدت و من خود:

نظم

آن مرد نیم کز عدمم بیم آید آن نیمه مرا خوشتر ازین نیم آید
همانا در دل مبارکش که مهبط الهام الهی بود قرب اجل موعود پرتوی افکننده

علی‌الجملة چون نیمه شعبان در رسید مزاج مبارک شاهنشاهی که غالباً از اعتدال به انحراف مایل می‌افتاد از حالت صحّت به جانب سقم میل نمود. و روزی چند به معالجات اطبا بگذرانید ولی روز به روز از قوت طبیعت بکاست و بر ضعف بنیه بیفزود. اهالی حرم را به قصر متقارب بخواندند و هر یک را در عمارتی متناسب بنشانند.

در روز عید صیام که هنگام سلام عام بود شاهنشاه را قدرت حرکت و قیام و حالت صحبت و کلام نماند، پنجره‌های عمارت فوقانی را بالا بردند و جسم نحیف شهریار را به امداد خدمتکاران حضور بر فراز صندلی جای دادند و در برابر عمارت فوقانی که مشرف بود بر میدانی تحتانی صفهای سلام چاکران بزرگ انعقاد و تسویه یافت، و هر کس بر جای خود بایستاد. خطیب خطبه تهنیت عید سعید خواندن گرفت و میرزا محمد تقی کاشانی منشی و شاعر خاصه قصیده فریده تحیت انشاد کرد.

چون زیاده حالت جلوس نبود لاجرم پنجره بنهادند و شاهنشاه را به بستر بردند، جماعت حضار خایب به تفرقه و غیاب متفرق و غایب شدند و ملول و تنگ دل به منازل خود روی بنهادند، و اخبار بیماری حضرت شهریار را به بلاد و دیار انتشار و اشتها یافت، و در معابر و مسالک اختلال حاصل گشت، هر راهزنی بیژنی شد و هر مخنثی بهمنی، هر روباهی دعوی شیری آغاز کرد و هر صعوه‌ای هوای صید شهباز گزید.

طبییان ایرانی و فرنگستانی چندانکه در دفع مرض جهد کردند به حکم تقدیر فایده‌ی نبخشید و مزاج و هاج شهریار از جانب اعتدال در طرف انحراف افتاد و اسقام متضاده صعب‌العلاج اتحاد یافتند. سحاب بر آفتاب غلبه کرد [۸۶] و اهرمن بر جم چیره شد، سکندر در میان ظلمات بماند و خضر ممنوع از آب حیات گردید، بزرگان و امرا و وزرا مأیوس و متعجب شدند و هر یک متفکر رائی زدند.

و در پنجم شوال که آفتاب عمر آن پادشاه کریم بدّال طوّال غریب به غروب فنا گردیده بود، دو سه رقعۀ مضطربانه به خط جناب حاجی میرزا آقاسی به بنده مصنف مؤلف رسید. و حاصل جمله آن که: حکم صریح کرده بود که نواب عباس میرزا را به عباس‌آباد آورده به من برسان. اگر چه منظور او علم‌الله به سبب غیبت

وجود مبارک حضرت ولیعهد از طلب حضور شاهزاده انتظام امور شهر و لشکر بود، بی شایبه ریبت؛ ولی بنده مؤلف توهم کرد که امثال این مثال یحتمل بالمآل مصلحت حال نباشد، دفع داد و به ترک متنسک آمدم و به معاذیر چند متمسک شدم. چون به بعضی از امرای حضرت و امنای دولت نیز اظهار کرده بود ایشان را در آن روز نیز ساکت نمودم تا شب در رسید.

بنده متلفق در چادر متعلق به خویش در خدمت مقربین حضرت سلطان معیرالممالک خاقان و حاجب الدوله حاجی علی خان ملول و متفکر نشسته بودیم، ناگاه فرستاده میرزا محمد خان قاجار دولو کشیکچی باشی به احضار ما آمد، وقتی که به خیمه او در آمدم، معلوم شد که کار از کار گذشته، یعنی تخمیناً دو ساعت و کسری از این شب پرشعب که سه شنبه ششم شوال پرمالال بوده شاهباز بلند پرواز روح کثیر الفتوح آن شاهنشاه فلک خرگاه از نشیمن جهان بال گشاده و بر ساعد ملیک مقتدر جای گرفته.

نعوذبالله از آن حالت و واسفاه از آن ملالت، کثرت هیمان غم بر دیده راه هیجان نم فرو بست، و غلبه تحیر مجال تصرف به تغییر نداد، دلها همه در جوش و لبها همه خاموش بود، جانها می سوخت و دود بر نمی آورد، مغزها می جوشید و اشک از چشم نمی ریخت، دیده ها باز بود و قوت ابصار نداشت، دهانها گشاده مانده و حالت گفتار نبود. پنداشتی آن تیره شب در درازی از روز قیامت زاده است و آن محوطه دلگیری را در دشت محشر افتاده، نامه های اعمال بر جزای احوال در پیش انظار و مقابل ابصار مجسم و ممثل گشته و هر کس در عواقب خود متردد مانده، تمامی امرا از یکدیگر خایف و تا سحرگاه بر گرد خیام و مقام یکدیگر طایف، سگری بی شراب و قیدی بی طناب یافته لعمرک انهم لنی سکرتم یعمهون الحاصل:

لمؤلفه:

خون ریخت همی با ما چون با شفق و ماه
بگریست همی با ما چونین در و دیوار
جانها به شرار غم در تافته چون موی
دلها به تف ماتم بشکافته چون مار
سوزنده همه دلها چون برق به کانون

بارنده همه چشمان چون ابر به آزار
 هنگام سحر آگه گشتند همی خلق
 شد شور قیامت همه در دهر پدیدار
 نه حارس درگاه دهل کوفت نه شیپور
 نه نوبتی شاه بزد سنج نه مزمار
 نالنده همی طبل ولی ناله آن زیر
 موینده همی نای ولی مویه آن زار
 آن راز که پنهان بود آن شب بدل خلق
 فردا همه گفتند عیان بر سر بازار
 زان روی دریغا که بدش سرخی شنگرف
 زان موی فسوسا که بدش سبزی زنگار

در ذکر بعضی واقعات که

بعد از قضیه هایله شاهنشاه جنت آرامگاه مغفور مبرور
 تغمده الله فی جلابیب الرحمه روی داده است

از امتهات حوادث روزگار اینکه روزی سه چار پیشتر از این قضیه جناب میرزا آقاسی از اطبای دول خارجه و داخله استنباط و استعلام کرد که مرض شهریار ایران ممتنع العلاج است ناچار چاپار به اخبار حضرت شاهزاده معظم و ولیعهد مکرم فرزانه و عطف عنان به جانب طهران روانه داشت و به وکلای دولت خارجه و داخله نامه مراسله فرستاد که به جهت تدارک و تصارف سفر خیریت اثر حضرت شاهزاده معظم ولیعهد اعظم به هر مقدار زر مسکوک که ضرورت افتد در تبریز بدهند و در طهران بگیرند.

و در روز پنجم سوال قصد حضور پادشاه حمیده خصال و عزم عیادت بر رسم عادت نمود. همانا از مردمان مفسد فتنه خواه کسی در راه بدو گفت که: پادشاه را حالت فراق و امنای دولت را در خلاف با تو حلیت اتفاق است.
 جناب حاجی متوهم شده، چون بخت خود از میانه راه برگشته زود به عباس آباد

رفته پس به احضار شاهزاده عباس میرزا به مؤلف رقعات پیاپی نوشته و به توهم بیگلربیگی شهر عیسی خان قاجار که با سالار بار بنی عم بود به شهر آمده او را بخواسته رها نکرد و به محارسان ارک و خزانه و مستحفظان توپخانه و قورخانه و علی خان سرتیپ فوج سوادکوهی که مردی امین عامی و قراول خاصه باب عالی و ارک خاصه بودند سپارشات در انتظام امورات نموده آخر به شفاعت و ضراعت حاتم خان شهاب الدوله، بیگلربیگی را رها کرده به عباس آباد باز گردید، و جمعی از صاحب منصبان ایروانی و ماکوئی در خدمتش به لوازم مصادقت و موافقت ازدحام کرده بودند چون در میانه وی و امر به سعایت مفسدین وحشتی روی داد از یکدیگر متدهش شدند و در اندیشه‌های دور و دراز افتادند، و الفب به کلفت تبدیل یافت و بزرگان شهر به تصلف دو بهر شدند و راه تخلف سپردن گرفتند.

جناب حاجی از آمدن به قصر جدید عذر آورد و امرا از رفتن به شهر طفره جایز شمردند و به وزرای مختار دول خارجه اعلام کردند که: تا حاجی در امر متصرف و در شهر متمکن است ابداً به شهر در نیائیم و اهالی حرم و شاهزادگان و نعلش پادشاه مغفور را هم به شهر نرسانیم. وزرای دول خارجه به موافقت امرای داخله این معنی را به حاجی اعلام کردند، وی از شهر برآمده که به یافت آباد رفته استحصان جوید تا به استقبال پادشاه تازه حضرت ولیعهد دولت استعجال کند، امرا و امنا مخوف شده، نورالله خان شاهیسون را به قلع و صدد اخذ و قید او مأمور کردند. همراهان حاجی مشوش و متفرق شدند، و وی چون خصیم و غنیم را معاینه کرد راه بگردانید و [۸۷] از یافت آباد روی به حضرت امامزاده عبدالعظیم نهاد. نورالله خان شاهیسون در او رسیده تهدیدی کرده، همانا شمشیری قیمتی از وی گرفته باز گردید، و وی به اطمینان سوابق خدمات و انتظار ورود حضرت ولیعهد خجسته صفات در بست امامزاده نشسته بر روی خود در بست.

عالیجناب معارف مآب میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی که همواره اش با حاجی ایروانی مخالفتی صریح و مناقشتی وقیح بود، با امرا و وزرای مختلف پیوسته، ایشان را با خود متحد ساخته به ابزار وزارت و اظهار صدارت پرداخته، در معنی مشاهیر جماهیر امرای حضرت گردون شوکت و امنای دولت ابد مدّت، طریقه جمهوریه پیش گرفتند، و روز به روز در قوت ایشان فزایشی روی داد، در

غیبت موکب فیروزی کوکب پادشاهی به مشاورت و کنکاش و اتفاق رتق و فتق امورات کردند. و بعد از اتفاق احکام مهوره به مهر امرای جمهوره به توسط خواجه سرایان به خدمت علیا جناب مهدعلیا و ستر کبری والده ماجده حضرت ولیعهد سلطنت امیرزاده آزاده برده به توفیق و قیوع عالیه مزین نمودندی و اجرا و امضا یافتی و محرر و مقرر افتادی.

و چون در این ایام نواب عباس میرزا را روانه اندرون و خود نیز در خانه خود نشسته بودم، امنای دولت مرا بخواندند و حکمی بالاتفاق نوشتند و به صحنه نواب مهدعلیا و ستر کبری و نشان خاصه مزین کردند و کماکان به مناصب سابقه و مواجب مقرر و حکومت فیروزکوه و تصرف در محل نیریز فارس و ملارد شهریار و انتظام امر ارامنه و یهود شهر بر قرار داشتند. و ناچار بر سر خدمت محوله رفتم، ولی والده شاهزاده عباس میرزا از این احکام و ارقام سوءظن حاصل نموده با من بنده دل بد کرده اطمینانی نداشت.

الحاصل در غیبت موکب نصرت کوکب ولیعهد دولت جاوید مدت امرای مذکوره به حل و عقد امورات ضروریه همی پرداختند و در فکر اصلاح مفاسد و اقماع حوادث تعمقی داشتند، و با وزرای دول خارجه مراودتی می نمودند، و در محافظت شهر و ارک و خزاین و دفاین و خرابی کار جناب حاجی میرزا آقاسی به تدبیر و حيله کمال مساعی جميله به ظهور می آوردند. و چون از توطن او در بست حضرت امامزاده عبدالعظیم مطمئن شدند به فکر حرکت نعش مطهر پادشاه مغفور و آوردن شاهزادگان و اهالی حرم به دارالخلافه طهران افتادند.

و در روز سیم آن واقعه هایل، تمام علما و فضلا و قضات و مشایخ از شهر به قصر جدید آمده نعش بیروان شاه صافی ضمیر را در تخت روان نهاده و با شاهزادگان و امیرزادگان و امرا و وزرا و سرهنگان و سرتیپان و امیران و دبیران و اهالی حرم و والده ماجده شاه محترم حرکت داده به آدابی تمام و ادبی کامل به شهر در آوردند.

گریه دیدگان، خاک را گِل می کرد و دود آه، مهر و ماه را سیاه می نمود. تمامت خلایق در لباس سوگواری و در حالت ناله و زاری قطع مسافت کرده، محفه محفوف به رحمت الهی را در اطاق وسط باغ لاله زار نهاده قرآ بنشانند، و به تلاوت قرآن

مشغول شدند. و همه روزه به خیرات و مبرات و اطعام و انعام فقرا و ارباب استحقاق می افزودند و کارها را بهر نحوی که شایسته بود منتظم کردند و انتظار ورود مسعود عاقبت محمود حضرت ولیعهد معظم می داشتند.

علی الجمله مدت سلطنت و دولت خاقان همیم و سلطان کریم محمد شاه طاب الله ثراه چهارده (۱۴) سال و سه ماه و مدت عمر مبارکش چهل و دو (۴۲) سال و کسری بود، ولادت آن حضرت در سه شنبه ششم هلالی چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از آن روز گذشته به ماه ذی قعدة الحرام سال یکهزار و دو بیست و بیست و دو (۱۲۲۲ هـ / ژانویه ۱۸۰۸ م) در تبریز بوده، و رحلتش در شب سه شنبه ششم شوال دو ساعت و کسری از غروب گذشته در قصر نامیون شمیران اتفاق افتاده.

نواب مستطاب امیرزاده فاضل ادیب فرهاد میرزا را در دو تاریخ عربی و فارسی در این واقعه عظیمه به خاطر رسیده که هر دو بس نیکوست. یکی: هذا العاقبة للمتقين، دیگر آنکه «محمد پادشاه در قصر جدید مرد».

[اولاد محمد شاه قاجار]

علی الجمله اولاد ذکورش نواب شاهزاده معظم ولیعهد مکرم سلطان ناصرالدین میرزا حفظه الله، و شاهزاده عباس میرزا، نواب عبدالصمد میرزا، نواب محمد تقی میرزا، نواب ابوالقاسم میرزا، و آن پادشاه بزرگ در همه اخلاق حمیده کامل و در همه علوم عالیله فاضل، در خط نسخ تعلیق و حساب هندسه با قدرتی کامل بوده و به شمایل و صورت در مقام احسن التفریم، در بذل و بخشش عدیلش عدیم.

لمؤلفه

دریغا از آن دادگر شهریار
حقیقت پژوه و حقیقت شناس
توگفتی به رخ یک جهان شرم داشت
همه بخششش قریه و شهر بود
همه مغز بگزید و بفکند پوست

دریغا محمد شه نامدار
شریعت شعارش طریقت لباس
دلی با پرستندگان نرم داشت
ملک بود و مستغنی از دهر بود
چو درویش دل بود و درویش دوست

دل تن نبودش سر جان نداشت
 دو ابرو مقوس دو جادو کحیل
 جز از شوق دیدار جانان نداشت
 لبش دُر فشان تا به وقت رحیل
 کنون در دل خاک فرسوده است
 دلش فرخ و جانش پاینده باد
 تنش زورمند و دلش شاد باد
 به فرزند او دهر آباد باد

ذکر طغیان

نواب سیف الملوک میرزا بن ظلّ السّلطان شاهزاده علی شاه در
 قزوین و گرفتاری او به دست سلیمان خان میر پنجه افشار و
 آوردن به طهران و محبوس داشتن دیگر بار

چون خبر رحلت پادشاه مغفور طاب‌ثراه در اسماع و افواه افتاد و ورود مسعود
 حضرت ولیعهد دولت ابد مهد به تعویق انجامید، مفسدین و متمرّدین در عرض راه
 قزوین با قوافل متردّدین [۸۸] دست‌اندازی و فتنه‌آغازی پیشه گرفتند، نواب
 امیرزاده سیف‌الملوک میرزا که فرزند دلیر نواب شاهزاده ظلّ السّلطان و داماد و بنی
 عم پادشاه ایران بود و به واسطه جسارت سابقه در قزوین محبوس و از عمر و
 زندگانی مایوس، فرصتی یافته از محبس گریخته و فتنه مجدّد انگیزخته، جماعتی از
 ایلات قزوین بدو پیوستند و به سرقت و راهزنی و غارت و بی‌مروتی دست
 برآوردند.

مقارن این حال معادل چهار هزار (۴۰۰۰) باچقلو، چاپار دولتی به جهت مخارج
 جناب وزیر مختار دولت بهیه روسیه که در طهران مقیم بود می‌آورد، سیف‌الملوک
 را به خاطر رسید که حصول آن دینارهای نقد مایه وصول به مقام بلند خواهد شد، با
 سواران خود بر او تاخته آن زرها را متصرف شده، در استعداد خروج خود افزودن
 گرفت. سواران و پیادگان اطراف به هوای خود سری بدو پیوستند، و قریب به هزار
 (۱۰۰۰) کس مهیا ساخت و بزرگان ایلات را به خود دعوت کرد.

چون سلیمان خان افشار با جماعتی از طایفه او به حفظ معابر و مسالک آن حدود
 مأمور بود، بدو نیز نامه‌ای مشتمل بر وعد و وعید نوشته او را به موافقت خود

خواند و خواهش ملاقات کرد. خان مذکور که با خاقان صاحبقران مغفور به سمت دامادی موسوم و پدر بر پدر خدمتکار این دولت ابد توأم بود از این تکلیف عنیف و تحریک رکیک سخت متحیر شد، امنای دولت را که در طهران به طریق جمهوریت اظهار ماموریت می کردند آگاه کرده، به خدمت نواب مهد علیا و ستر کبری دامت مجدها معروض داشتند.

و به حکم مهد علیا، سلیمان خان افشار به اخذ و قید او مأمور شد، ایلات خود را که در آن حدود مربع و مرتع و مسکن و موطن داشتند اعلام و احضار نموده، جماعتی رزمجوی تند خوی از اطراف و اکناف با جبه و جوشن و تیغ و مجن به رکاب او حاضر شدند، نخست بر وفق عقل و تدبیر نوشته ها به ایلات قزوین و سر کرده های آن گروه نوشته، نصایح مشفقانه نموده، از سیاست حضرت پادشاه جوانبخت و وارث بالاستحقاق تاج و تخت، همه را بیآگاهانید و به تفرقه از اطراف او امر کرد و از آمدن خود خبر کرد.

عقلای آن قوم به منازل خود راندند و مابقی جهلای طوایف به بغی باقی ماندند، خان دلیر که پرورشش با تیغ و تیر شده اصلاً منتظر اجتماع و احتشاد نگردیده از قفای فرستاده نامه بر، خود با سواران دلیر رزم آزمای آهن خای به حرکت در آمد، و در امامزاده موسوم به کازر سنگ مستعد جنگ و مقابله افتاد. الوار و اشرار ایلات قزوین چون بزرگ ایل افشار را با سواران دشمن شکار دیدند، یقین دانستند: کاین رشته سر دراز دارد

چنانکه از شیر، گوزن و آهو و از شاهباز، درآج و تیهو برمند و بپرند، آن جمع به یک باره متفرق شدند و نواب سیف الملوک میرزا نیز به عزیمت هزیمت عطف عنان یکران صرصر شتاب کرده صحرا را بگذاشته روی به کوه نهاد، سواران افشار دنبال وی برگرفتند و بدو رسیدند، او را اسیر و رنجه کرده به نزد امیر پنجه آوردند. امامعلی خان بوزیاشی و نورالله خان شقاقی که از طهران پایتخت به رکاب مستطاب پادشاه جوان بخت مأمور بودند، در این وقت در رسیدند و از قضیه مستحضر شدند، چون عَرَضه این خدمت را عَرَضه لازم بود، سلیمان خان عریضه به خاکپای مبارک حضرت شهریارى نگاشته مصحوب ایشان روانه داشته، شب در همان امامزاده متوقف، و دیگر روز متغمداً سیف الملوک را برداشته به قریه چندان از

قرای خاصه خود در آورده، شرح حال به امرای جمهوره و حکمران معظمه مذکور معروض داشت.

پس از روزی دو سه از حضرت دارالخلافة بفرستادن او به طهران حکم صریح رسید، لاجرم حسب الامر او را مقید و محبوس با سواران چند روانه طهران نمود، در روز ورود از دروازه ارک مبارکه موسوم به دولت، خلائق به تماشای او رفته از خیال خام او عبرت گرفته بر دولت پادشاه جوان بخت تازه دعاهاى بی اندازه کردند، و آوازه آوردن او مقروع سمع هر جمع شد و آن سیف در غلاف محبس مطموس و دیگر باره چون آغاز محبوس بماند.

و خان معظم الیه به ساوجبلاغ رجعت گزیده به انتظام مراصد و مراحل پرداخت و در هنگام عزیمت موکب ظفر کوکب شاه جوان بخت الناصرالدین الله سلطان ناصرالدین شاه قاجار خلدالله سلطانه، در همان منزل گازرسنگ شرف حضور و رکاب بوسی پادشاه منصور دریافته مورد تملقات خسروانه شد. و چون فتح و نصر تا ورود به شهر دارالخلافة ملتزم رکاب ظفر مآب حضرت دارای عهد و سلطان عصر همی بود.

سلطنت ناصر الدین شاہ قاجار

www.KetabFarsi.com